

«ننه بزرگ» راه و روش فرار را یاد می دهد

فردا ظهر کلاغ ها آمدند. کلاغ پیری هم همراه شان بود. دوشیزه کلاغه گفت: این هم «ننه بزرگ» است.

ننه بزرگ رفت بغل یاشار و اولدوز، بعد نشست روبروی شان و گفت: کلاغ ها همه خوشحال اند که شما را پیدا کردیم. دخترم تعریف شما را خیلی می کرد.

اولدوز گفت: «ننه کلاغه» دختر شما بود؟

ننه بزرگ گفت: آره، کلاغ خوبی بود.

اولدوز آه کشید و گفت: برای خاطر من کشته شد.

ننه بزرگ گفت: کلاغ ها یکی دو تا نیستند. با مردن و کشته شدن تمام نمی شوند.

اگر یکی بمیرد، دو تا به دنیا می آیند.

یاشار گفت: اولدوز می خواهد بیاید پیش شما.

ننه بزرگ گفت: چه خوب! پس باید کار را شروع کنیم.

اولدوز گفت: هر وقت دلم خواست می توانم برگردم؟

ننه بزرگ گفت: حتماً باید برگردی. ما کلاغ ها دوست نداریم که کسی خانه و زندگی

و دوستانش را بگذارد و فرار کند که خودش آسوده زندگی کند و از دیگران خبری نداشته باشد.

اولدوز گفت: مرا چه جوری می برید پیش خودتان؟

ننه بزرگ گفت: پیش از هر چیز تور محکمی لازم است. این را باید خودتان ببافید.

اولدوز گفت: تور به چه دردمان می خورد؟

ننه بزرگ گفت: فایده ی اولش این است که کلاغ ها یقین می کنند که شما تنبل و

بیکاره نیستید و حاضرید برای خوشبختی خودتان زحمت بکشید. فایده ی دومش این

است که تو می نشینی روی آن و کلاغ ها تو را بلند می کنند و می برند به شهر
خودشان...

یاشار وسط حرف دوید و گفت: ببخشید ننه بزرگ ما نخ و پشم را از کجا بیاوریم
که تور ببافیم؟

ننه بزرگ گفت: کلاغ ها همیشه حاضرند به آدم های خوب و کاری خدمت کنند. ما
پشم می آریم ، شما دو تا می ریسید و تور می بافید.

چند تا سنگ بزرگ پشت بام بود. زن بابا آن ها را می چید دور خم سرکه. ننه
بزرگ گفت: ما پشم ها را می آریم جمع می کنیم وسط آن ها.

کمی هم از این جا و آن جا صحبت کردند، بعد کلاغ ها رفتند.

اولدوز گفت: یاشار، من هیچ بلد نیستم چطور نخ بریسم و تور ببافم.

یاشار گفت: من بلدم، از دده ام یاد گرفته ام.

منبع: قصه های صمد بهرنگی: کتاب اول جلد اول مجموعه قصه ها

(ناشر: کتاب ارزان ۱۹۹۸) چاپ اول

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴